



محقق ساکن محلہ رضا شہر از فعالیت هایش می گوید

آقای پژوهشگر



مهدی زارع - در هفته پژوهش هستیم. پس از پیروزی انقلاب اسلامی، به منظور گسترش فرهنگ پژوهش در جامعه، روز ۲۵ آذر از سوی شورای فرهنگ عمومی کشور به نام روز پژوهش نامگذاری شده است. وزارت علوم تحقیقات و فناوری نیز از سال ۱۳۷۹ چهارمین هفته آذرماه، یعنی هفته‌ای که در آن هستیم را به نام هفته پژوهش نامگذاری کرد و از سال ۱۳۸۴ این نام به «هفته پژوهش و فناوری» تغییر یافت. به همین مناسبت سراغ یکی از پژوهشگران پر تلاش منطقه رفتیم. بهروز باهنر اکنون در منطقه ما ساکن است. بیش از هر چیز در مدل‌های آموزش و پژوهش رایج، پژوهش کرده است و زیرویم‌های این حوزه را می‌داند. دوزونکی پر، لوح تقدیر و سند و مدرک از کارهایش دارد و تادلتان بخواهد جام و تندیس گرفته است. فارغ از همه دلخوری‌هایی که دارد، باروی گشاده از خودش بر ایمان می‌گوید.

در دوره کارشناسی ارشد، خدا توفیق داد و چند نوبت بارهبر معظم انقلاب دیدارهای دانشجویی داشتیم. در یکی از این دیدارها قرار شد من هم به عنوان نماینده نخبگان دانشجویی سراسر کشور صحبت‌هایی داشته باشم

می‌کردیم که صاحب ماشین سر رسید. مانده بودیم چه کنیم که خودش پیش قدم شد و شروع کرد به تشکر کردن از ما: چقدر تمیز شده است، زحمت کشیدید، خیلی لطف کردید و از این جور تعار ف‌هایی که ما را شوکه کرد. بعد هم یک مبلغی برای تشکر به ما داد. الان که فکر می‌کنم، بر خورد آن همسایه خیلی حال خوب کن بوده است. خیلی لطف داشته است به ما و اگر با ما بد بر خورد می‌کرد معلوم نبود چه می‌شد.

پیاده روی در دل عراقی‌ها

جبهه برای همه آن‌ها که رفته‌اند، یک چیز دیگر است. برای من هم همین شکل بود. آنجا همه چیز متفاوت است. فرهنگی که بر جبهه حاکم بود، فرهنگ عجیب و خاصی بود. امروز آن فرهنگ را نداریم. فرهنگ جبهه، امروز در جامعه ما گم شده است. روابط آن موقع خیلی مخلصانه‌تر بود و اتفاقات راحت‌تر رخ می‌داد. مثل امروز که هر کسی می‌زی دارد فقط چوب لای چرخ مردم می‌گذارد، نبود. آن موقع مسئولان هم کار را راحت‌تر راه می‌انداختند. من بیسیم چی گردان انصار بودم. گردان انصار گردانی بود که به نحوی تدارکات را عهده دار بود، با قاطر که لندور جنگ در کردستان بود در سرما و برف کردستان پیکر شهدا را

یک بر خورد حال خوب کن!

روحیه اصلاح امور یک بار دیگر هم باعث شد ما کار جالبی انجام دهیم. یکی از همسایه‌های ما، ماشین نیمه‌سنگین داشت. خانه‌اش سر راه مدرسه ما بود؛ در مسیری که من و همین دوست گرما به و گلستان هر روز آن را طی می‌کردیم. ماشین این آقا خیلی کثیف بود. ما هر روز آن را می‌دیدیم و به هم می‌گفتیم چه کنیم که این ماشین تمیز شود. یک روز تصمیم گرفتیم با آب جویی که در محله مان بود، ماشین را بشویم. فقط ماشین گنده بود و جثه ما کوچک. فقط نیمی از ماشین را توانستیم بشویم و هنوز داشتیم برای بخش‌های بالای آن برنامه ریزی

عکاسی حرفه‌ای با فیلم کدک

این را هم بگویم که من عکاس قابلی هستم و به شکل حرفه‌ای عکاسی کرده‌ام و اصلاً یکی از تفریحات من همیشه عکاسی بوده است. چه زمانی که با دوربین‌های Vision ۱۳۵ عکاسی می‌کردم و چه تا همین اواخر که دوربین‌های دیجیتال تازه آمده بود. من حتی کتاب آموزش حرفه‌ای عکاسی هم تألیف کرده‌ام. یک کلکسیون از دوربین‌های لومیتل هم دارم. هر چند الان این عادت را گذاشته‌ام کنار و با خاطرات عکس‌هایی که گرفته‌ام سری می‌کنم. یکی از کارهایی که من به واسطه همین روحیه پژوهشی در دوران جوانی کشف کرده بودم این بود که می‌توانستم با یک حلقه فیلم ۳۶ فریمی، بیشتر از ۴۰ قطعه عکس بگیرم. چون خودم تاریک‌خانه داشتم و فیلم‌ها را توی تاریک‌خانه جا می‌زدم، به این توانایی رسیده بودم. بین بچه‌های رزمنده معروف بود که من فیلم‌ها را دوبله می‌کنم.

از کودکی به وضع موجود راضی نبودم

بعضی وقت‌ها که به دوران کودکی فکر می‌کنم، می‌بینم که روحیه پژوهش و راضی نبودن به وضع موجود از همان زمان در من وجود داشته است. یک روز با یکی از دوستان خیلی نزدیک که الان رئیس یکی از شعبه‌های بانک ملی در بجنورد است، متوجه یک لایه رنگی روی آب رودخانه کوچکی که از محله ما می‌گذشت، شدیم. دوره ابتدایی بودیم و تصور می‌کردیم این ماجرا فقط ما کشف کرده‌ایم. به هیچ کس هیچ چیز نگفتیم و شروع کردیم به پیدا کردن علت این اتفاق. از یک طرف، آب آلوده ما را اذیت می‌کرد و از طرفی این رنگی شدن آب برایمان جالب بود. چند روز درگیر این قضیه بودیم. کم‌کم متوجه شدیم روغن روی آب این چنین اثری می‌گذارد. نیمی از ماجرا حل شده بود. حال باید می‌فهمیدیم که این روغن از کجا می‌آید. بالاخره تصمیم گرفتیم رد آب

